

"شیرین سخن"

پیشینهٔ هندو اروپایی یک اصطلاح شاعرانه

سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد

که شعر حا فظ "شیرین سخن" ترانه تست

حا فظ که بیگمان خود بیش از هر کس دیگر ارزش و منزلت و الای شعر خویش را می‌شناخته و از حسن بیان، شیوایی کلام و "لطف خدا داد سخن" خود آگاہی داشته، جزبیت با لادرد و بیت دیگر نیز خود را "شیرین سخن" و "چشم و چراغ همه شیرین سخنان" خوانده است و یک جا رندانه فروتنی نموده می‌فرماید که نکتهٔ آموزا و در طرز عزل یا "شیرین سخن" نادره گفتارش بوده، که همورا در غزلی دیگر "خسرو شیرین دهنان" توصیف کرده است، علاوه بر این خواه در دیوانش به کرات از شعر خود با توصیفات چون "گفته شکر فشان"، "شعر شکرین" و "فندپارسی" و الفاظ دیگری از این قبیل یاد کرده است. پیش از حا فظ سخنوران دیگر نیز اغلب ضمن تحسین شیوایی شعر خویش یا به هنگام اشاره به گفتار نغز و دلنشین محبوب و ممدوحشان و یا بنا به مناسبتهای دیگر عبارات "شیرین سخن" و "سخن شیرین" و یا ترکیبات مترادفی چون "شیرین عبارت"، "شیرین خطاب"، "نوشین گفتار" و "گفته شکرین" و غیره را مکرر به کار برده اند، که ما در این جا از میان شواهد بی شمار فقط بسه ذکر چند نمونه اکتفا خواهیم کرد:

سعدی اندازه ندا رد که چه شیرین سخنی
 باغ طبیعت همه مرغان شکرگفتارند
 هر چه گوید ز لبش جان همه شیرین گوید
 و آنچه دادند ز رخسار دل همه نیکو دادند
 سلمان ساوجی

به شیرینی سخن ما را زبانت صید کرد آری
 توصیا دمگس گیری و دام تست حلواپی
 سیف فرغانی

همام راسخن دلفریب و شیرین است
 ولی چه سود که بیچاره نیست شیرازی
 نظامی شهدمی ریزد ز شیرینی گفتارش
 به هنگامی که با وی آن گل خندان سخن دارد
 شیرینی عبارت تو اهل فضل را
 در گوش خوشتر است که در کام انگبین
 سوزنی

لفظ شیرین عراقی چون لب است
 می فشا نسد در سخن هر جا شکر
 عمرها با ید که تا یک کودکی از روی طبع
 عالمی گردد تکویا شاعری شیرین سخن
 گهی اشعار من خواند گهی ابیات من خواند
 و گرشیرین سخن گویم مرا شیرین سخن خواند
 سنایی

فرخی
 شواهد فوق نشان می دهد که تعبیر مورد بحث یعنی اطلاق صفت شیرین
 به سخن و سرود و آواز گوشنواز که در واقع بر مبنای نوعی استعاره
 مبتنی است. تشبیه سخن به چیزی چشیدنی که چون قند و شکر و شکر
 گوارا و شیرین است. از دیرباز در زبان و شعر و ادب فارسی مصطلح
 بوده است. آنچه در این میان شایان توجه است و در این مقاله بدان

اشاره خواهد شد، این است که اصطلاح مذکور قبلاً "در زبانهای ایرانی میانه و باستان نیز رایج بوده و پیشینه آن حتی به دوران هند و اروپایی می‌رسد.

در یکی از متون مانوی باز یافته در ترفان، قطعه^۱ M2، که به زبان فارسی میانه جنوبی است، با عبارت "نوی شیرین = niwāg i šīrēn" برخورد می‌کنیم^۱. در بخشی از متن مذکور درباره حواس پنجگانه انسان و احتمال آسیب‌پذیری نفس آدمی از طریق این حواس - که به پنج روزنه و در درتن انسان تشبیه شده اند که همواره بر روی لذا پذیرنده دنیوی: دیدار خوبان، بوی خوش و آواز دلنشین و غیره گشوده اند - سخن به میان آمده و از جمله درباره "حس شنوایی تمثیل زیر با زگوشده است:

mānāg dar īg gōšān ... ō kanīg ī huzīhr kē

pad diz parzīd ud merd ī wībāg kē pad bun ī dēwār

niwāg ī šīrēn frasrūd dā hān kanīg az zarīg ba murd.

"در گوشها (حس شنوایی) همانند است به کنیزکی خوب چه که در دژی زندانی بود و مردی فریبنده که در بن دیوار دژ "نوی شیرین" سرود تا آن کنیزک از دریغ بمرد".

در یک متن مانوی دیگر به نشانه^۲ M22، که با زبان فارسی میانه است، صدای سخن وحی در دهان دینا و ران، شیرین تر از نوای را مشگران توصیف شده است. در قطعه مذکور، که متن کامل آن هنوز منتشر نشده و پرفسور هنینگ در حاشیه یکی از مقالاتش فقط به مضمون کلی آن اشاره کرده است^۲، خطاب به یکی از پیامبران پیشین موسوم به Enoch (عربی اخنوخ، نام دیگر ادریس در روایات اسلامی)^۳ که نامش در متون مانوی به صورت hwnwx و در این متن بگونه^۴ مصحف hynwx ذکر شده، بیتی آمده است بدین مضمون:

*wd tw hynwx čy pd nw'g šyryntr'č hwnyw'z'n.

"و توای اخنوخ که توای (سخنت) شیرین تر از نوای خنیاگران

است "

دربخش پایانی کتاب معروف "کارنامه" اردشیر بابکان "میخوانیم : هنگامی که هرمز پسر شاپور ساسانی به پادشاهی رسید و توانست که ایران شهر را به صورت دولتی یگانه درآورد، قیصر رومیان، طاب کابل^۴، شاه هندوان، تورک خاقان و دیگر ملوک و فرمانروایان اطراف و اکناف با "دردشیرین pad drōd šīrēnag" به دربار او آمدند^۵. همچنین در بند ۲۸ از فصل پانزدهم کتاب "مینوی خرد" آمده که مردنیگ گهرنسبت به زن و فرزند و همالان (دوستان و یاران) خود دوستت رو و چربت رو شیرینتر (شیرین سخنتر) باشد^۶.

در زبان فارسی میانه^۷ شمالی یعنی پهلوی اشکالی به نظر می‌رسد که به جای "سخن شیرین" ترکیب مترادف آن به صورت "سخن انوشین" مصطلح بوده که در یکی از آثار مانوی، قطعه M6، به کار رفته است. در این متن، که درسوگ یکی از صاحب‌مانی موسوم به mar Zaku سروده شده، آمده است :

nēt wēnām mas pad ābēn čašm ut nē išnawām anōšēn
saxwan.

"از این پس دیگر چشمان رخشان را نخواهم دید و" سخن انوشین "ترا نخواهم شنید". صفت anōšēn در پهلوی اشکانی از واژه اوستایی - anaoša "بی مرگ، انوشه" مشتق است که با زماندهای آن در اغلب زبانهای ایرانی معنی اصلی لغت را حفظ کرده اند (قس . سغدی nwsš "بی مرگ"، nwš'ky "بی مرگی"، سکایی nāša "بی مرگ" - که در ترجمه اصطلاح بودایی amrta به کار رفته است^۸، فارسی میانه anōšag "انوشه، بی مرگ"، ارمنی دخیل anaušak و غیره). اما جالب توجه است که صفت مذکور در زبان پهلوی اشکانی، در اثر تغییری که در معنی آن روی داده - و توجیه این تحول معنایی مشکل است - در مفهوم "شیرین" به کار رفته است، چنانکه در زبان فارسی نیز واژه‌های انوشین، نوشین و نوش در این معنی استعمال

شده اند، در منظومه "ویس و رامین"، که اصل اشکانی دارد، صفت
انوشین به معنی شیرین در وصف دایه "ویس آمده است:

همی گفت ای انوشین دایه ز نههار

مکن جان مسرا یکباره آوار

و در اشعار سخنان سرایان فارسی با ترکیبات نوشین گفتار،
نوش گوی و آوای نوش و غیره برخورد می‌کنیم.

هم در زبان فارسی و هم در زبانهای ایرانی میانه علاوه بر لفظ
"شیرین"، در توصیف سخن نرم و دلنشین صفت "چرب" نیز بکار رفته است:

من از فریب تو آگه نه و تو سنگین دل

همی فریفته بودی مرا به چرب سخن

فرخی

مرسخن را گندمین و چرب کن

گر نداری نان چرب گندمین

ناصر خسرو

خوان درویش به شیرینی و چربی بخورند

سعیدیا چرب زبانی کن و شیرین سخنی

خردمند و هشیار ای و شرم

سخن گفتن چرب و آواز نرم

فرودسی

در یکی از اندرزنامه‌های پهلوی به نام "اندرز آذربد مار سپندان"
سفا رش شده که "سخن چرب گوی و گفتار چرب دار"^۹. همچنین در سرود
پارتی یا دسه دریا لا ترکیب wyāwar čarb "سخن چرب" به کار رفته است:
čihrag zabēn frihyōn wyāwar čarb kē dēbahr taxl nē kird
kadāž

"چهره تو زیبا و مهربان (بود) و سخنت چرب که چشم هرگز تلخش نکرد"
از آنجا که در استعمال مجازی دو لفظ "شیرین" و "چرب" ارتباط
و مناسبت نزدیک از لحاظ سمانتیک به چشم می‌خورد، به نظر می‌رسد که

بحثی کوتاه دربارهٔ وجه اشتقاق و معنی اولیه لغات مذکور در این جا خالی از فایده نباشد. چنانکه می‌دانیم صفت "شیرین" با افزودن پسوند -ین، فارسی میانه ēn-، ایرانی باستان -aina، به کلمهٔ شیر ساخته شده است. واژهٔ مذکور در فارسی میانه به صورت šīr (در زیور پهلوی hšylyk "کودک از شیر گرفته شده" قس. لاتینی dēlicus از شیر گرفته شده "با پیشوند -dē از lic* گونهٔ دیگر lact, lac "شیر")^{۱۰}، اوستی به صورت āxšīr و در سکایی به صورت tčīra (در ترکیب čīra.tasya tčīratsa به معنی نوشابهٔ شیرین)^{۱۱}) به جای مانده است. گونهٔ قدیمی تر کلمه را می‌توان با توجه به شکل هندی باستان آن یعنی kṣīra- "شیر" به صورت -xšīra* با سازی کرد، که احتمالاً در ترکیب اوستایی -apa-xšīra، که اسم محل است (یشت سیزدهم، بند ۱۲۷) به جای مانده است، اگرچه دربارهٔ ارتباط این اسم اوستایی با واژهٔ شیر و این که معنی اصلی ترکیب "سرزمین) بی شیر" بوده است تردید شده است.^{۱۲}

کلمهٔ دیگری که در زبانهای ایرانی به معنی شیرین به کار رفته با زداصل از لفظی مشتق است که "شیر" (لبن) معنی می‌دهد است. گونه‌های مختلف این کلمه عبارت است از پهلوی اشکانی šiftēn به معنی "شیرین" (مأخوذ از šift "شیر" قس. xwarag.šift "شیرخواره")، فارسی میانه šiftag "شیرین"، šiftagih "شیرینی"^{۱۳}، پهلوی šiftēnag نوعی حلوا و شیرینی که در سالهٔ "خسرووردگ" از آن در کنار لوزینه و برفینه تبرزد نام رفته است^{۱۴}، خوارزمی xwfck "شیرین" (مشتق از xwfcy "شیر")^{۱۵} و در گویش پامیری یدغسه xušuvd "شیرین" همهٔ این کلمات از واژهٔ اوستایی -xšvīpta "شیر" مشتقند که در سغدی به صورت xšypty "شیر"، در سکایی švīda "شیر"، در پارسی به صورت šift "شیر" و در فارسی نوبه گونه‌های شفته، شفترگ "خاکشیر" و نیز در نام میوهٔ شفتالو باقی مانده است. پرفسور مورگن اشترن احتمال داده که صورت فارسی باستان این

کلمه به تحریونانی در ترکیب (sipta-chora) $\sigma\iota\pi\tau\alpha-\chi\omicron\rho\alpha$ به جای مانده است که بقول کتز یا س در زبان فارسی باستان نام گیاهی دارویی بود و در یونانی آن را با لفظ $\chi\lambda\upsilon\kappa\upsilon$ یا $\eta\delta\upsilon\gamma\eta$ "شیرین" توضیح داده اند.^{۱۶} و اما واژه "چرب" در زبانهای ایرانی: $\check{c}arp$ در پهلوی (قس. $\check{c}arbi\check{s}t$ "خامه")، $\check{c}arb$ در پارسی، $\check{c}rp$ در سغدی، $\check{c}arv$ کره "دراوستی و $tc\bar{a}rba$ در سکایی از اصل هندواروپایی $*kelp$ (صورت دیگر آن $*selp$) به معنی "چربی" کره "مشتق است که در هندی باستان به صورت $sarpi$ "روغن" چربی، "در یونانی به صورت $\epsilon\lambda\pi\omicron\sigma$ ("elpos) و در گوتیک و آلمانی کهن به صورت $salba$ (قس. انگلیسی $salve$) به جای مانده. همچنانکه صفت "شیرین" در بیشتر زبانها علاوه بر خورش و آشام خوشگوار مکرر در مورد دریا فتهای دیگر حواس، از جمله آواز و سخن به کار رفته و می رود، مانند یونانی $\chi\lambda\upsilon\kappa\upsilon-\phi\omicron\nu\nu\iota\alpha$ (شیرین صدا)، $gluku-ph\omicron\nu\nu\iota\alpha$ (شیرین سخن)، هندی باستان $madu-v\bar{a}c$ "شیرین سخن" و غیره، صفت "چرب" و معادلهای آن نیز در برخی از زبانها چنین گار بردی دارد، چنانکه در هندی باستان صفت "چرب" (مشتق از $sarp$ "چربی") مجازاً "به معنی سخن ملایم و خوش استعمال شده است و یا ترکیب $navan\bar{i}ta-sama$ در آن زبان، که در اصل "مثل کره" معنی میدهد، مجازاً در مورد سخن چرب و شیرین و صدای خوش و ملایم به کار رفته است (قس. استعمال مجازی معادل واژه فارسی "چرب" در آلمانی کهن: $salba$ و در انگلیس کهن: $sealf$ و غیره). سابقه پیدایش و کاربرد این نوع تغییرات به دوران می رسد که مردمان هندواروپایی به گله داری مشغول بوده و طرز معیشت شبانی داشته اند و گوارا ترین خورشتها در مذاقشان شیرو کره و روغن بوده است، چنانکه در اوستا (ها دخت نسک، فصل دوم، بند ۱۸) خورش روان پارسایان در بهشت "روغن به ساره $zaramya-rao$ - $\chi\lambda\upsilon\kappa\upsilon$ "توصیف شده و در رساله "روایت پهلوی"

فصل بیست و سوم، بند ۱۸ علاوه بر روغن بهارها از "شیرما دیان، کمره و می شیرین، به عنوان خورشتهای بهشتی سخن به میان آمده است.

باز می‌گردیم بر سراصل سخن که در باره شیرینی سخن بود. قدیم ترین مورد استعمال این تعبیر را در سروده‌های گاهانسی زردشت مشاهده می‌کنیم که باستانی ترین نمونه سخن منظوم در زبانهای ایرانی محسوب می‌شوند. در بندهشتم یسنای ۲۹ از زبان یکی از مشا سپندان در تعریف و تمجید از زردشت چنین آمده است:

aēm mōi idā vistō yā aēvō nā sāsnā gūšatā
zaraθuštrō spitāmō hvō nā mazdā vaštī ašāičā
čarakerā θ rā srāvayenhē hyaṭ hōi hudamām dyāi vaxədrahyā

"این زردشت سپیتمان تنها کسی است که من ایدرشنا ختام، که فرمانهای ما را شنیده است، او می‌خواهد، ای مزدا، از برای ما و نیز از برای "راستی" سرودهای ستایش بسراید، هرگاه بدو "شیرینی سخن" ارزانی شود" ۱۸

برای بیان "شیرینی سخن" در متن گاهان عبارت vaxədrahyā از hudamām vaxədrahyā آمده است. واژه دوم یعنی vaxədra- حالت اضافی مفرد از اسم vaxədra- است که از ریشه vak- "گفتن" مشتق است و "سخن" یا "زبان" معنی می‌دهد، چنانکه معادل آن در هندی باستان، یعنی vaktra- نیز دارای همین "معنی است، اما کلمه‌ای که در استایی به معنی "شیرینی" به کار رفته عبارت است از svādman- که معادلش در زبان هندی باستان به صورت -svādman آمده است و "شیرینی" معنی می‌دهد. (قس. همچنین لغات سانسکریت -svādu- "شیرین" و svāda- "مزه، شیرینی" که با زماندهه ایسن کلمه اخیر در فارسی باستان -xwāda- در زبان فارسی به صورت های خوا دوخواه و غیر در ترکیبات نغنخواه، نغنخوایین و ناخواه و غیره باقی مانده است نک. به ذیل مقاله حاضر). واژه‌های هندوایرانی مورد بحث هم ریشه اند با لغات یونانی $\xi\alpha\iota\kappa\iota\varsigma$, $\eta\kappa\iota\kappa\iota\varsigma$ "شیرین" ۱۹

لاتینی *suvāvis* (از **syāduis*)^{۲۰} به همان معنی، انگلیسی کهن *swēte* و غیره که همگی از اصل هندواروپایی **syādu-* به معنی "شیرین" مشتقند.^{۲۱}

آنچه زهر لحاظ شایان توجه است این است که معادل عبارت اوستایی *hudamīm vacaḥ krahya* "شیرینی سخن" از یکسودر ریگ ودا به صورت *svādmānam vācas* "شیرینی سخن" و از سوی دیردرا شعار کهن یونانی به صورت *ἡδύεπις* (*hēdu-epēs*) "شیرین سخن" به کار رفته است. در یکی از سرودهای ریگ ودا (RV.2.21.6) از ایزد اندرا درخواست شده که به ستاینندگان خود علاوه بر نعم و آیفتهای مطلوب دیگر "شیرینی سخن" ارزانی دارد:

*indra śrēṣṭhāmi drāvinani dhehi
cittim dáḁṣasya subhagatvām asmē
póṣam rayīnām áriṣṭim tanunām
svādmānam vacaḥ sudintvam áhnām*

"ای اندرا بهمانیکوترین دارایی، روشنی چشم، دوستگمی، برخورداری از خواسته، ماندگاری تن، "شیرینی سخن" —————
svādmānam vacaḥ "وروزخسته ارزانی دار"^{۲۲}. در سرودی دیگر (RV.1.114.6) سراینده میگوید که "سخن اوشیرین ترا شیرین" است^{۲۳}؛
vācaḥ svādōh svādīyo
و با زدرموردی دیگر (RV.8.20.20) سرودرا مشگر "شیرین ترا زروغن و شهد" توصیف شده است:

vacah ghrtat svadiyo madhunasca

از سوی دیگر، چنانکه یاد کردیم، در اشعار کهن یونانی ترکیب *ἡδύεπις* (*hēduēpēs*) "شیرین سخن" به کار رفته است. در سرود بیست و یکم از مجموعه اشعار مذهبی یونان باستان، که به "Homeric Hymns" مشهورند، در ستایش ایزد آپولون چنین آمده است: "آواز ترا، ای بغ درخشان (Phoebus)، حتی مرغ ققنوس،

هنگامی که بر ساحل رود پیچان پنهانوس (Peneus) فرود می‌آید، با بهم‌کوبیدن بالهایش به بانگ بلند می‌خواند و خنیاگر "شیرین سخن" = "hēduepēs" با چنگ خروشانش در دست، از آواز تا پایان (مجلس) همواره سرود ترا می‌سراید "۲۵"

در سرودسی و دوم از همین مجموعه اشعار، که در ستایش ایزد ماه Selene سرود شده، بار دیگر با این اصطلاح برخورد می‌کنیم که این بار در توصیف Muses، الهه‌های شعرورامش، به‌کار رفته است:

"واینک الهه‌های "شیرین سخن"، دختران ذئوس، که در نغمه‌سرایایی چیره‌دستند، از ماه گیسو بلند سخن می‌گویند"

صفت "شیرین سخن" hēduepēs را خود هومرنیز در بند ۲۴۸ سرود اول "ایلیاد" در وصف پهلوان پیروفرزانه نستور Nestor به‌کار برده است:

"آنگاه از میان انجمن نستور "شیرین سخن" برپای خواست، آن سخنگوی خوش‌آهنگ مردم پولوس (Pulos)، کسی که از زبان‌نش سخنان "شرین ترازشهد melitos glukiōn" جاری بود "۲۶"

همین اصطلاح را شعرای دیگر یونان باستان مانند هسیود (Theogonia q65) ۲۷، پندار (Olymp. 10, 93) ۲۸، سوفوکل (Oidip. Tyr. 151) و نونوس (Dionysiaka 10, 1390) ۲۹ نیز در اشعار خود به‌کار برده‌اند. همه این گواهی‌ها حاکی از آن است که ترکیب "شیرین سخن" (شیرینی سخن و سخن شیرین و غیره) اصطلاحی شاعرانه بوده که پیشینه آن به دوران هند و اروپایی می‌رسد.

ذیل

درباره لغات نغخواد، نغخوایین، نغوالان و نغخواه
در زبان فارسی

چنانکه در متن مقاله یاد کردیم واژه‌های که در زبان اوستایی در معنی "شیرینی" به کار رفته عبارت است از *hudama*، منطبق با هندی باستان *svādmán* "شیرینی"، که از ریشه هندواروپایی *syād-** "شیرین و خوشگوار بودن" مشتق است. گونه دیگر این واژه در هندواروپایی *syādo** بوده که "شیرینی، مزه" خوش "معنی می‌داده که در یونانی به صورت $\eta\delta\epsilon\varsigma$ (hēdos) به معنی "شیرینی، خوشی و لذت" و در سانسکریت به صورت *svāda* "مزه" شیرین، چاشنی" به جای مانده است.^{۳۰} گونه ایرانی باستان این کلمه *xvāda** می‌توان به صورت *xvāda** با زسازی کرد، قرآینی هست حاکی از این که *xvāda** به معنی "شیرینی، مزه شیرین" در ایرانی باستان به کار می‌رفته است. هرگاه واژه مذکور به فارسی نومی رسید مطابق قواعد ناظر بر تحول تاریخی اصوات فارسی می‌توانست یکی از سه گونه زیر را بخود بگیرد:

ایرانی باستان	<i>xvāda</i> *	فارسی	<i>xwād-</i>	"خواد"
ایرانی باستان	<i>xvāda</i> *	فارسی	<i>xwāh</i>	"خواه"
ایرانی باستان	<i>xvāda</i> *	فارسی	<i>xwāy</i>	"خوای"

از حسن تصادف به نظر می‌رسد که این هر سه صورت مفروض یعنی "خواد"، "خواه" و "خوای" به معنی "مزه" شیرین، چاشنی در زبان فارسی به جای مانده‌اند. گونه "خواد" را در ترکیب بسیار جالب نغخواد *naγn-xwād* مشاهده می‌کنیم که بر خسی از فرهنگهای فارسی آن راه معنی "زنیان، ناخواه" (= *anisum*) تخم خوشبوئی که بر خمیر نان می‌پاشیدند و کاربرد دارویی نیز داشته (

ضبط کرده اند:

شعر مرا هر آینه ز هزل چاشنی

با یدبه جای پلپل کشنیز و نغخواد

سوزنی

جزء اول این ترکیب نغن گونه قدیمی ترکلمه نان است که در زبان سغدی به صورت nālan، در پشتوبه صورت (نا لان) قس. فارس کابلی نان نغن = نان گندمین "نا"، در لهجه پامیری پراچی به صورت nālon، در بلوچی به صورت nalan و در سکایی به صورت nāmji به جای مانده است. جزء دوم ترکیب یعنی "خواد" با زمانده کلمه ایرانیستی باستان -xvāda* به معنی "شیرینی، مزه و چاشنی شیرین" است. معنی اولیه کلمه نغخواد "مزه" نان، آنچه به عنوان چاشنی شیرین به نان میزنند بوده است، که بعداً به صورت اسم یکی از مفردات ادویه یعنی زنیان یا زینیان (که به لغت رومی ammi و به سریانی نینیا گویند و آن دانه خوشبویی بوده که برای خوشمزه کردن نان بروی خمیر آن میپاشیدند) درآمده است.

گونه "خواه" مأخوذ از ایرانی باستان -xvāda* "شیرینی، مزه" شیرین در ترکیب "ناخواه" به همان معنی "نغخواد" یعنی زینیان باقی مانده است. در این مورد d ایرانی قدیم به h بدل شده است، چنانکه این تحول آوایی را در کلمات سپاه، از فارسی باستان -spāda و ماه (ماهها و نندو غیره)، با زمانده Māda نیز مشاهده می‌کنیم. صورت قدیمی ترین ترکیب -xvāha-na* بوده که به زبان هندی وارد شده و به صورت nagnahu به معنی "خمیر مایه" از جمله لغات دخیل ایرانی در زبان سانسکریت محسوب می‌شود. گونه جدید ترکلمه به زبان عربی رفته و به صورت های ناخواه، ناخه، ناخواه و ناخواه معرب شده است. صورت دیگر این لغت نغخواد لان است که در لغتنامه های فارسی ذکر شده با شعری از سلمان ساوجی بسه عنوان شاهد آن:

رویت مزه یافته زخالان

چون نان لذت زنگنخواالان

این فرم اخیر، که احتمالاً از سغدی به زبان فارسی رسیده (قس. تبدیل d به ادر لغات دخیل سغدی مانند مل > -madu "می"، نال > -nāda "نای"، نی "و غیره")، می‌تواند از ایرانی باستان -naṣna.xvādana* مأخوذ باشد. جزء دوم این ترکیب یعنی -xvādana* همان است که معادل آن را به صورت -svādana "چیز شیرین کننده"، مزه افزای "در زبان سا نسکریت می‌یابیم. با لاکره گونه سوم با زمانده -xvāda* را در فارسی به صورت "خوای" مشاهده می‌کنیم (با تبدیل d به y قس. پای از فارسی باستان -pāda، نای از nāda و غیره) که در ترکیب نغنخوایین -naṣ n-xwāyīn به همان معنی ناخواه به جای مانده است. علاوه بر این به نظر می‌رسد که واژه ایرانی باستان -xvāda* در فارسی و برخی دیگر از زبانهای ایرانی نوبه صورت مستقل نیز باقی مانده است. در فرهنگها با کلمه "خوا" (ی) به معنی گوشت برخورد می‌کنیم، معادل این واژه در کردی به صورت "خوا" به معنی "مزه و نمک" به جای مانده (قس. مصدر خواچستن "مزیدن، چاشنی گرفتن")، چنانکه با زمانده ایرانی باستان -xwāda* در زبان بلوچی به صورت vād نیز دچار تحول معنایی شده و به معنی نمک به کار رفته است. نظیر این تحول سمانتیک را در برخی از مترا دفات واژه مورد بحث در دیگر زبانهای هند و اروپایی نیز مشاهده می‌کنیم. در زبان یونانی کلمه hēdos، معادل ایرانی باستان -xvāda*، علاوه بر معنی "شیرینی، لذت و خوش" در معنی "سرکه"، که به عنوان چاشنی به خورشتها می‌افزودند، به کار رفته و مشتق دیگر این لغت در آن زبان یعنی hēdosma معنی "چاشنی"، مزه و ادویه "بخود گرفته است و با زلفظ دیگری از این گروه از واژه‌ها در یونانی یعنی hēdunteres در معنی "نمک" به کار رفته است و در زبان لیتوانی با زمانده ریشه هند و اروپایی -suād* به صورت فعل sudyti "چاشنی زدن، نمک سود کردن" معنی می‌دهد. ۳۲

یا دداشتها

- 1- Andreas - Henning, "Mitteliranische Manichaica aus chinesische - Turkestan" 11, 1933, S.306.
- 2- W.Henning, "Ein manichaisches Henochbuch" in: SPAW. 1934, S.28, Anm.7.
- ۳- دربارهٔ اخنوخ Enoch در آثار مانوی و کتب مجعول منسوب بدو در ادبیات دیگر ملل نک :
W.Henning, "The Book of Giants" BSOAS. XI, 1943, PP.52-74;
J.Milik, "The Books of Enoch" 1976.
- ۴- طاب Tab لـسقب شاهان محلی کابل بوده، چنانکه مرکز ایمن ایالت بنا به قول ابودلف، که یا قوت نقل کرده، طابان خوانده می‌شد
نک:
J. Marquart, "Ēranšahr" 1901, S. 299.
- ۵- "کارنامه اردشیر بابکان" فصل سیزدهم، بند ۲۱ چا پ د ا ر ا ب دستور پشوتن سنجانا ۱۸۹۶، ص ۵۵۰
- ۶- "مینوی خرد"، ترجمهٔ دکتر احمد تفضلی، تهران ۱۳۵۴، ص ۳۲۰.
قس. "واژه‌نامهٔ مینوی خرد"، دکتر احمد تفضلی، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۸۴
- 7- Andreas - Henning, Mir.Man. 111, 1934, S. 866.
- 8- H.W.Bailey, "Dictionary of Khotan Saka" 1979, P.185 f.
- ۹- "اندرزنامهٔ آذربایجان" ترجمهٔ استاد ماهیارنوابی، نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز، سال یازدهم، ص ۵۲۱
- 10- A. Ernout - A. Meillet, "Dictionnaire étymologique de la langue Latine" 1932, P. 168.
- 11- H.W.Bailey, ibid, P.140.

- 12- M.Mayrhofer, "Kurzgefasste etymologisches Wörterbuch des Altindischen" I, 1956, S. 290; W. Wust, ZII, 5, S. 175, Anm. 3.
- 13- W. Henning, "A List of Middle. Persian and Parthian Words", BSOS. 1937, P. 88 f.; W. Sundermann, "Mittelpersische und parthische kosmogonische und parabeltexte der Manichaer", 1973, S. 41.
- 14- D. Monshi-Zadeh, "Xusrov ut Retak" in: Acta Iranica XXII, 1982, P. 72.
- 15- W. Henning, "The Khwarezmian Language" in: Z.V. Togana Armagan, 1956, P. 443. cf. H. Benzing, "Chwaresmische Wortindex" 1983, S. 688.
- 16- G. Morgenstierne, "An Etymological vocabulary of Pashto", 1927, P. 73.
- 17- Walde-Pokorny, II, S. 508.
- 18- H.Humbach, "Die Gathas des Zarathustra" I. S.82. cf. S.Insler, "The Gāthās of Zarathustra" 1975, P. 31.
- 19- H.Frisk, "Griechisches etymologisches Worterbuch" I, 1973, S. 623.
- 20- A. Ernout-A.Mielliet, ibid. P. 659.
- 21- Walde-Pokorny, II, S. 516 f.
- 22- K. F. Geldner, "Der Rig-Veda" I, 1951, S. 302.
- 23- Gedner, ibid. S. 151.
- 24- R. Schmitt, "Dichtung und Dichtungsprache in Indogermanischer Zeit" 1967, S. 255.
- 25- Hesiod, "The Homeric Hymns and Homeric", Eng. transl. by H. Evelyn-White (Leob Classic. Lib.) 1954,

- P. 446.
- 26- Homer, "The Iliad" Eng. trans. by A. Murray (Leob Classic. Lib.) I, P. 21.
- 27- Hesiod, Eng. transl. by Evlyn-White (Leob. Classic. Lib.) 1954, P. 151.
- 28- "The Odes of Pindar", Eng. transl. by J. Sandys (Leob. Classic. Lib.) 1952. P. 119.
- 29- Nonnos, "Dionysiaka", Eng. transl. by W. Rouse (Leob Classic. Lib.) I, 1951, P. 355.
- 30- Walde - Pokorny, II. S. 516.
- 31- G. Morgenstierne, ibid. P. 51.
- 32- E. Fraenkel, "Litauisches etymologisches Wörterbuch" 11, 1965, S. 644.

پرویش گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی